

Architecture as a Mediator of Shared Intentionality: A Phenomenological Re-reading of Social Interaction in Embodied Spaces*

Abstract

This paper is extracted from a doctoral dissertation by Sevil Mehdilou titled 'An Investigation into the Role of Public Mentality in the Process of Housing Formation after the Islamic Revolution in Ardabil City,' which was conducted under the supervision of Fariborz Dolatabadi and advised by Masoomeh Yaghoobi at the Islamic Azad University, West Tehran branch. Social interactions never take place in a vacuum. They always unfold within embodied and architecturally structured situations that orient bodies, perception, and action. Yet most theories of shared intentionality tend to neglect the role of spatial organization and architecture in the constitution of a common horizon of meaning, reducing sharedness primarily to internal mental states. This article addresses this theoretical gap by asking: How does architecture mediate the formation of shared intentionality in social interaction? The study adopts a theoretical-critical approach situated within the horizon of phenomenology. First, through a careful conceptual analysis of texts in the philosophy of mind and phenomenology, three clusters of concepts are reconstructed and clarified: appresentation, as developed in Husserl and its inter-subjective elaboration in Schutz; shared intentionality, as discussed in contemporary philosophy of mind and social psychology; and extended and distributed mind, as formulated in recent theories of cognition. This analysis purifies the concepts from common ambiguities and articulates their internal logic in relation to the problem of social interaction. Second, these clusters are brought together in a systematic theoretical synthesis that proposes an integrated framework for understanding architecturally mediated social interaction. Within this framework, architecture is not treated as a mute backdrop but as a constitutive component of the distributed mind: a material-symbolic milieu that structures the appresentational horizon in which "we" can intend, perceive, and act together. Appresentation is interpreted as the phenomenological mechanism through which a shared horizon of the situation -including absent others, norms, and possibilities- becomes experientially present, while shared intentionality names the socially articulated form of this horizon in joint action. The extended and distributed mind perspective grounds this account in a non-mentalistic view of cognition, where cognitive processes are spread across bodies, artifacts, and spatial configurations. Third, the proposed framework is put to work through an interpretive -phenomenological reading of

Received: 01 Dec 2024

Received in revised form: 03 Apr 2025

Accepted: 16 Sep 2025

Sevil Mehdilou¹ [iD](#)

PhD in Architecture, Department of Architecture, Faculty of Art and Architecture, West Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.
E-mail: sevil.mehdilou@yahoo.com

Fariborz Dolatabadi² [iD](#) (Corresponding Author)

Assistant Professor, Department of Architecture, Faculty of Art and Architecture, West Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.
E-mail: F.dolatabadi@wtiau.ac.ir

Masoomeh Yaghoobi³ [iD](#)

Assistant Professor, Department of Architecture, Faculty of Art and Architecture, Ardebil Branch, Islamic Azad University, Ardebil, Iran.
E-mail: yaghoobi.m@iau.ac.ir

<https://doi.org/10.22059/jfaup.2026.386303.673026>

typical patterns of spatial arrangement in collective settings—such as seating layouts, axes of vision, thresholds, and focal points in gathering spaces. These examples show how specific configurations can foster or inhibit the emergence of shared intentionality by enabling or constraining mutual visibility, joint attention, and the bodily sense of "being-with-others." In this way, the analysis demonstrates that shared intentionality in social interaction is not simply produced inside individual subjects but is co-constituted in a field where bodies, signs, and architectural patterns are tightly intertwined. The integrated framework advanced in this article forges a conceptual bridge between the phenomenology of appresentation, the philosophy of distributed mind, and theories of shared intentionality, thereby reframing architecture as a symbolic mediator of the lived experience of "we." This perspective offers a basis for critical readings of contemporary collective spaces and provides theoretical support for design approaches that treat the quality of social interaction and mutual responsibility not as secondary add-ons but as foundational dimensions of the language and logic of architectural form. In doing so, it invites architectural theory to take seriously the cognitive and ethical stakes of spatial configuration in the constitution of shared social worlds.

Keyword: appresentation, architectural mediation, distributed cognition, extended mind, shared intentionality

Citation: Mehdilou, Sevil; Dolatabadi, Fariborz, & Yaghoobi, Masoomeh. (2025). Architecture as a mediator of shared intentionality: A phenomenological re-reading of social interaction in embodied spaces. *Journal of Fine Arts: Architecture and Urban Planning*, 30(3), 57-67. (in Persian)



© Authors retain the copyright and the full publishing.

Publisher: University of Tehran Press.

*This article is derived from the first author's doctoral dissertation, entitled "An investigation into the role of public mentality in the process of housing formation after the Islamic Revolution in Ardabil city," under the supervision of the second author and with consultation from the third author at Islamic Azad University.

معماری به مثابه میانجی قصدمندی مشترک: بازخوانی پدیدارشناختی برهم کنش اجتماعی در فضاهای بدن مند*

چکیده

برهم کنش‌های اجتماعی همواره در موقعیت‌هایی بدن مند و معماری مند رخ می‌دهند. باین حال، با مطالعه و بررسی بسیاری از نظریه‌های قصدمندی مشترک، احساس می‌شود که نقش سازمان فضایی و معماری در برپایی افق مشترک معنا نادیده گرفته شده و به حالت‌های ذهنی درونی فروکاسته شده است. این مقاله با طرح پرسش «معماری چگونه در شکل‌گیری قصدمندی مشترک در برهم کنش‌های اجتماعی نقش میانجی ایفا می‌کند؟» در پی پرکردن این

خلأ است. پژوهش با رویکردی نظری-انتقادی سامان یافته است. با تحلیلی مفهومی از متون فلسفی ذهن و پدیدارشناسی، سه خوشه‌ی مفهومی آبرزانتاسیون، قصدمندی مشترک و ذهن بسط‌یافته و توزیع‌شده بازسازی و در قالب سنتزی نظری به یکدیگر پیوند داده می‌شود تا چارچوبی یکپارچه برای فهم برهم کنش‌های اجتماعی میانجی‌گری شده با معماری شکل گیرد. این چارچوب سپس از طریق خوانش تفسیری-پدیدارشناختی نمونه‌های سامان‌دهی فضایی در فضاهای جمعی به محک گذاشته می‌شود. یافته‌ها نشان می‌دهند قصدمندی مشترک نه صرفاً محصول حالات درونی سوژه‌ها، بلکه برساخته‌ی میدانی است که در آن بدن‌ها، نشانه‌ها و الگوهای فضایی معماری درهم تنیده‌اند. چارچوب پیشنهادی پلی نظری میان پدیدارشناسی آبرزانتاسیون، ذهن توزیع‌شده و نظریه‌ی قصدمندی مشترک می‌زند و می‌تواند مبنایی برای خوانش انتقادی فضاهای جمعی و طراحی‌هایی باشد که کیفیت برهم کنش اجتماعی و مسئولیت‌پذیری متقابل را ساحتی بنیادی در منطق شکل‌دهی معماری می‌دانند.

واژه‌های کلیدی: آبرزانتاسیون، ذهن بسط‌یافته، شناخت توزیع‌شده، قصدمندی مشترک، میانجی‌گری معماری

استناد: مهدیلو، سویل؛ دولت‌آبادی، فریبرز و یعقوبی، معصومه (۱۴۰۴). معماری به مثابه میانجی قصدمندی مشترک: بازخوانی پدیدارشناختی برهم کنش اجتماعی در فضاهای بدن مند. نشریه هنرهای زیبا: معماری و شهرسازی، ۳۰(۳)، ۵۷-۶۷.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۳/۰۹/۱۱
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۱/۱۴
تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۴/۰۶/۲۵
سویل مهدیلو^۱: دکتری معماری، گروه معماری، دانشکده هنر و معماری، واحد تهران غرب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
E-mail: sevil.mehdilou@yahoo.com
فریبرز دولت‌آبادی^۲: (نویسنده مسئول)، استادیار گروه معماری، دانشکده هنر و معماری، واحد تهران غرب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
E-mail: F.dolatabadi@wtiau.ac.ir
معصومه یعقوبی^۳: استادیار گروه معماری، دانشکده هنر و معماری، واحد اردبیل، دانشگاه آزاد اسلامی، اردبیل، ایران.
E-mail: yaghoobi.m@iau.ac.ir
<https://doi.org/10.22059/jfaup.2026.386303.673026>

مقدمه

هیچ برهم کنش اجتماعی‌ای در خلأ رخ نمی‌دهد. هر کنش میان سوژه‌ای در بستری بدن مند و فضا مند شکل می‌گیرد؛ بستری که در آن معماری نه پس زمینه‌ای خنثی، بلکه بخشی فعال از سازو کار معناست. همان گونه که نوربرگ شولتز^۱ (۱۳۹۵/۱۹۸۸) در بحث از معنا و مکان یادآور می‌شود، معماری زبان حضور انسان در جهان است. از همین منظر، می‌توان گفت سازمان فضایی حامل کیفیت‌های فرهنگی و عاطفی است که افق ادراک، جهت‌گیری توجه و امکان‌های کنش جمعی را تنظیم می‌کند؛ به گونه‌ای که الگوهای حرکت، فاصله‌گذاری، رؤیت‌پذیری متقابل و شکل‌گیری حس «باهم‌بودن» در گروه، در پیوند مستقیم با نحوه‌ی آرایش فضا و عناصر معماری صورت‌بندی می‌شود.

در فلسفه‌ی ذهن و روان‌شناسی اجتماعی، مفهوم قصدمندی مشترک^۲ برای تبیین این پرسش طرح شده است که انسان‌ها چگونه معنا، هدف و جهت کنش را به صورت مشترک سامان می‌دهند تا رفتار جمعی چیزی بیش از جمع جبری کنش‌های فردی باشد. از توماسلو^۳ (۲۰۱۴) تا وینچینی^۴ (۲۰۲۳)، این مفهوم به مثابه بنیان اجتماعی شناخت و شرط شکل‌گیری فرهنگ انسانی صورت‌بندی شده است. با این حال، این رویکردها غالباً نقش محیط مادی و فضایی را در امکان بخشی به این اشتراک نادیده می‌گیرند و قصدمندی مشترک را عمدتاً به سطح حالت‌های ذهنی درونی فرو می‌کاهند. از این رو پرسش اساسی چنین است: فضا و معماری چگونه در تکوین و تداوم قصدمندی مشترک نقشی میانجی ایفا می‌کنند؟

از منظر پدیدارشناختی، این اشتراک در سطحی ژرف‌تر از ذهن‌های منفرد تحقق می‌یابد. برای هوسرل^۵ (۲۰۱۳)، تجربه‌ی ادراکی هرگز به داده‌ی حسی آئی محدود نیست؛ آنچه در برابر سوژه حاضر است، در ساختار خود ردی از دیگری و امر غایب را حمل می‌کند. این فرایند که او آن را آپرانتاسیون^۶ می‌نامد، نشان می‌دهد که حضور همواره حامل غیاب است و رابطه‌ی من-دیگری درون خود ادراک رسوب دارد. در تداوم این خط فکری، لویناس^۷ (۱۹۷۹)، تأکید می‌کند که مواجهه با دیگری نه واقعیتی ثانوی، بلکه بُعد بنیادین آگاهی و اخلاق است.

اگر این نگاه پدیدارشناسانه با نظریه‌ی «ذهن بسط یافته»^۸ و توزیع شده^۹ پیوند بخورد، مرزهای ذهن از درون سر فراتر می‌رود؛ به عبارت دیگر، شناخت انسانی در واقع، در شبکه‌ای از بدن‌ها، ابزارها و ساختارهای فضایی توزیع شده است و ذهن در میانه‌ی روابط مادی و اجتماعی پراکنده می‌شود (Kiverstein & Rietveld, 2021). مالا فوریس^{۱۰} (۲۰۲۵) این ایده را با مفهوم «درگیری ماده‌ای ذهن»^{۱۱} بسط می‌دهد و استدلال می‌کند که اندیشیدن در تماس با ماده و فضا شکل می‌گیرد، نه در گسست از آن.

در نظریه‌ی معماری، این بینش در قالب مفهوم «هم‌احساسی فضایی» صورت‌بندی شده است. پالاسما^{۱۲} و همکاران او (۲۰۱۵)، بر این باورند که تجربه‌ی فضا نه صرفاً فرآیندی بصری، بلکه عاطفی و میان‌ذهنی است؛ فضا بدن‌ها و ادراک‌ها را در ریتمی مشترک هماهنگ می‌کند؛ یعنی، فضا می‌تواند به میدانی برای آپرانتاسیون جمعی بدل شود؛ میدانی که در آن حضور، حافظه و نماد درهم‌تنیده می‌شوند و کیفیت اشتراک تجربه را تقویت می‌کنند (Mehdilou et al., 2025).

با وجود این تلاش‌ها، هنوز چارچوبی نظری که بتواند پدیدارشناسی آپرانتاسیون، نظریه‌ی ذهن توزیع شده و مفهوم قصدمندی مشترک را بر

محور معماری به هم پیوند دهد، به ندرت شکل گرفته است. فرم‌هینی فراهانی و صرافی (۱۴۰۰)، در نقد سه گانه‌ی فضایی لوفور نشان داده‌اند که طرح‌واره‌های ذهنی در تولید فضا نقشی فعال دارند، اما پرسش از چگونگی هم‌زمانی قصد‌ها در بستر مادی همچنان گشوده است. همین خلأ، انگیزه‌ی اصلی مقاله‌ی حاضر است: معماری چگونه می‌تواند در شکل‌گیری قصدمندی مشترک نقشی میانجی و فعال ایفا کند؟

پاسخ به این پرسش مستلزم دو جابه‌جایی مفهومی است. نخست، گذار از فهم ذهن به مثابه جوهری درون سر به درکی میدان‌مند که ذهن را فرایندی توزیع شده در میان بدن‌ها، نشانه‌ها و ساختارهای فضایی می‌داند. دوم، فهم معماری نه به عنوان ظرفی خنثی، بلکه به منزله‌ی میانجی نمادین و شناختی که افق مشترک تجربه را از پیش سامان می‌دهد. در این چشم‌انداز، همان گونه که کاسیرر^{۱۳} (۱۹۵۷) و بیتسون^{۱۴} (۲۰۰۰) یادآور شده‌اند، نماد و الگوی فضایی صرفاً بازنمای واقعیت نیستند، بلکه در ساختن خود آگاهی جمعی دخیل‌اند. بدین سان، معماری بخشی از «معماری واقعی ذهن» است؛ جایی که آگاهی، بدن و فضا در تعامل، امکان تجربه‌ی «ما»ی جمعی را پدید می‌آورند.

روش پژوهش

ماهیت پژوهش و منطق روش

این پژوهش از نوع نظری-تحلیلی است و هدف آن نه گزارش یک مطالعه‌ی میدانی موردی، بلکه صورت‌بندی یک چارچوب مفهومی قابل عملیاتی‌سازی برای فهم نقش معماری در تکوین قصدمندی مشترک است. منطق روش بر این اصل استوار است که «قصدمندی مشترک» را نمی‌توان صرفاً به مثابه هم‌زمانی حالت‌های ذهنی افراد توضیح داد؛ بلکه باید سازوکارهای میانجیگر بدن، نشانه و فضا را که «ما-بودن» را ممکن، پایدار یا مختل می‌کنند، به صورت نظام‌مند استخراج و مدل‌سازی کرد؛ بنابراین روش پژوهش، یک ترکیب مفهومی^{۱۵} و تحلیل مکانیزی می‌است که در آن مفاهیم سه خوشه‌ی نظری به زبان «مکانیزم‌های فضایی-بدنی-نشانه‌ای» ترجمه و در قالب یک مدل میدانی یکپارچه می‌شوند.

پیکره‌ی نظری و معیارهای گزینش

پیکره‌ی پژوهش از متون کلیدی و مسئله‌محور در سه خوشه تشکیل شده است:

- قصدمندی مشترک (تمرکز بر شکل‌گیری توجه مشترک، هماهنگی کنش، هنجارسازی و «ما-سوژه‌گی»)
- آپرانتاسیون/حاضر سازی معنا (تمرکز بر اینکه چگونه معنا از طریق افق‌های ناپیدا، انتظارها، تداعی‌ها و تکمیل‌های پدیداری در تجربه‌ی فضا ساخته می‌شود)
- ذهن بسط یافته و توزیع شده (تمرکز بر اینکه چگونه مصنوعات، نشانه‌ها و چیدمان‌های فضایی به عنوان اجزای سامانه‌ی شناختی عمل می‌کنند)
- معیارهای انتخاب منابع و گزاره‌های تحلیلی عبارت بوده‌اند از:
- ارتباط مستقیم با مسئله‌ی «مکانیزم» (نه صرفاً توصیف یا تاریخ‌نگاری)؛
- قابلیت ترجمه به عناصر معماری/فضایی (آستانه، مسیر، دیدپذیری، ریتم، توزیع کنشگران، نشانه‌گذاری، قواعد استفاده از فضا)؛
- بیان روشن درباره رابطه‌ی بدن-محیط-دیگری (نه تقلیل به ذهن فردی یا نمادهای منفصل).

راهبرد تحلیل: از مفهوم به مکانیزم

تحلیل در این پژوهش به صورت گام به گام و قابل ردگیری انجام می شود تا نتیجه صرفاً «جمع بندی روایی» نباشد، بلکه به تولید یک مدل قابل استفاده در پژوهش های بعدی منجر شود. چهار گام اصلی عبارت اند از:

گام ۱: استخراج گزاره های مکانیزمی

از هر خوشه نظری، گزاره هایی استخراج می شود که به طور مستقیم یا ضمنی بیان می کنند: «چه چیزی باعث می شود افراد به توجه مشترک برسند، هماهنگ شوند، هنجارها را رعایت کنند یا از هم گسیخته شوند». خروجی این گام، فهرست گزاره هایی است که هنوز زبانشان عمدتاً نظری است.

گام ۲: کد گذاری و خوشه بندی بین نظری

گزاره ها با یک کد گذاری کیفی ساختاریافته به چند دسته ی مشترک تبدیل می شوند؛ برای مثال:

- مکانیزم های جهت دهی توجه^{۱۶}
- مکانیزم های هم آهنگ سازی بدن ها^{۱۷}
- مکانیزم های هنجار سازی و نقش دهی^{۱۸}
- مکانیزم های حاضر سازی/ تکمیل افق معنایی^{۱۹}
- مکانیزم های توزیع شناخت در مصنوعات و نشانه ها^{۲۰}

گام ۳: ترجمه ی مکانیزمی به زبان معماری

در این گام، هر خوشه ی کد به «میانجی های فضایی-بدنی-نشانه ای» متناظر تبدیل می شود. مثال ساختاری:

- «جهت دهی توجه» → دیدپذیری، قاب بندی، تمرکزگاه ها، سلسله مراتب بصری، نقاط توقف
- «هم آهنگ سازی بدن ها» → مسیرها، گلوگاه ها، آستانه ها، ریتم حرکتی، مقیاس، تراکم
- «هنجار سازی» → قواعد ضمنی در پلان/چیدمان، جداسازی ها، دسترسی ها، نشانه های کنترلی
- «آپرزنتاسیون» → توالی فضایی، تعلیق/انتظار، ابهام هدایت شده، لایه مندی نشانه ها
- «ذهن توزیع شده» → مصنوعات، نوشته ها، نشانه گذاری ها، اشیای واسطه، رسانه های فضایی

گام ۴: صورت بندی مدل «میدان قصدمندی مشترک»

- خروجی گام سوم در قالب یک مدل میدانی بیان می شود که در آن:
- قصدمندی مشترک نتیجه ی برهم کنش بدن ها + نشانه ها + سازمان فضایی است؛
- معماری نه پس زمینه، بلکه سامانه ی میانجی گری است که امکان ها، محدودیت ها و احتمال های «ما-بودن» را تنظیم می کند؛
- مدل، به جای ارائه ی یک تعریف انتزاعی، مجموعه ای از روابط و مکانیزم ها را پیشنهاد می دهد که بعدها می تواند در مطالعه ی موردی آزمون شود.

اعتبار پذیری و کنترل انسجام مفهومی

برای افزایش اعتبارپذیری در یک پژوهش نظری، سه کنترل انجام

می شود:

- ردگیری استدلال: هر گزاره ی مدل نهایی باید به کدها و گزاره های استخراج شده در گام های پیشین قابل ارجاع باشد.
- کنترل هم ارزی مفهومی: از خلط واژگانی جلوگیری می شود؛ به ویژه میان «هم زمانی ذهنی»، «هماهنگی رفتاری» و «میدان میانجی گر».
- پرهیز از تعمیم گرایی شتاب زده: مدل به عنوان «چارچوب تحلیلی و ابزار خوانش/طراحی»، نه قانون جهان شمول معرفی می شود.

پیشینه پژوهش

مسئله ی چگونگی تکوین کنش «ما» و امکان شکل گیری «افق های مشترک توجه و کنش» در دهه های اخیر در کانون توجه فلسفه ی ذهن، روان شناسی اجتماعی، جامعه شناسی تفسیری و پدیدارشناسی قرار گرفته است. باین حال، با وجود گسترش قابل توجه این ادبیات، نقش فضا و به ویژه معماری در تکوین، تثبیت و پایداری این افق های مشترک غالباً یا مفروض گرفته شده یا به صورت حاشیه ای و غیرنظام مند مطرح گردیده است. مرور انتقادی پژوهش های پیشین نشان می دهد که این غفلت نه ناشی از فقدان ابزار مفهومی، بلکه حاصل نوعی گسست تحلیلی میان رویکردهای ذهن محور، توصیف های پدیدارشناختی و تحلیل های محیط محور در علوم شناختی است.

مبانی نظری پژوهش

قصدمندی مشترک: دقت مفهومی، غیبت فضا

نظریه های قصدمندی مشترک کوشیده اند توضیح دهند که کنش جمعی چگونه فراتر از هم زمانی چند کنش فردی سازمان می یابد و چگونه وضعیت هایی پدید می آید که بتوان آن ها را به درستی کنش «ما» نامید. توماسلو (۲۰۱۴) در تاریخ طبیعی تفکر انسانی، قصدمندی مشترک را بنیان تکاملی همکاری انسانی و خاستگاه زبان، هنجار و نهادهای اجتماعی می داند. در این چارچوب، افق «ما» پیش شرط امکان فرهنگ تلقی می شود؛ باین حال، این افق عمدتاً به مثابه قابلیت شناختی صورت بندی می گردد و شرایط مادی-فضایی ظهور آن مفروض باقی می ماند.

بر تمن^{۲۱} (۲۰۱۳) در نظریه ی عاملیت مشترک، کنش جمعی را بر اساس طرح های کنش اشتراکی و تعهدات متقابل تحلیل می کند و نشان می دهد که هماهنگی جمعی مستلزم هم تراز ی برنامه ها و انتظارات هنجاری است. گیلبرت^{۲۲} (۲۰۱۴) با مفهوم تعهد مشترک بُعد الزام آور و اخلاقی این هماهنگی را برجسته می سازد. با وجود تفاوت های نظری، هر دو رویکرد کنش مشترک را عمدتاً به مثابه رابطه ای میان اشخاص تحلیل می کنند و نقش سازمان فضایی در مرئی سازی، تثبیت یا اعمال این تعهدات کم تر مورد توجه قرار می گیرد.

در پژوهش های جدیدتر، مفهوم وضعیت مشترک به عنوان شرط امکان هماهنگی برجسته شده است (Sebanz & Knoblich, 2021; Vincini, 2023). این رویکردها نشان می دهند که پیش از اشتراک در هدف یا طرح کنش، کنشگران باید در افقی واحد از آنچه «در حال رخ دادن است» قرار گیرند. باین حال، حتی در این آثار نیز وضعیت مشترک غالباً به صورت متغیری شناختی فهم می شود و پرسش از این که این وضعیت چگونه در سطح مادی و فضایی ساخته و پایدار می شود، گشوده باقی می ماند. به طور کلی، اگرچه ادبیات قصدمندی مشترک تمایزهای مهمی میان

- نمی شود (Clark, 1998; Wilson & Foglia, 2011).
- شناخت وضع یافته^{۳۵}، بر این نکته انگشت می گذارد که شناخت در کنش و برهم کنش با جهان تحقق می یابد، نه در تأمل های منفعلانه ی درونی (Hutto & Myin, 2012).
- شناخت بسط یافته^{۳۶}، نشان می دهد که ابزارها و ساختارهای بیرونی می توانند به طور کارکردی در فرایندهای شناختی ادغام شوند (Clark, 1998).

مالافوریس (۲۰۱۳؛ ۲۰۲۰) نیز با نظریه ی «ذهن در گیر با ماده» بر نقش فعال اشیاء و محیط در تکوین معنا تأکید می کند. افزون بر این، ساتن^{۳۷} (۲۰۱۰) با مفهوم آگروگرام^{۳۸} نشان می دهد که حافظه و معنا می توانند در نشانه ها و ساختارهای بیرونی تثبیت شوند و کارکردی شبیه حافظه ی جمعی برون سپرده، بیابند.

این رویکردها زمینه ی نظری مناسبی برای بازاندیشی در قصدمندی مشترک فراهم می کنند. پژوهش هایی چون کیوراشتان^{۳۹} و ریتولد^{۴۰} (۲۰۲۱)، نشان داده اند که هماهنگی کنش های جمعی تنها زمانی پایدار است که در یک محیط مشترک سامان یافته توزیع شود. با این حال، علی رغم این چرخش محیط محور، معماری غالباً یا به استعاره های کلی فرو کاسته می شود یا به عنوان مجموعه ای از تکیه گاه های بیرونی فهم می گردد. به بیان دقیق تر، هنوز زبان تحلیلی روشنی برای توضیح این که کدام ویژگی های سازمان فضایی چگونه شناخت و کنش مشترک را شکل می دهند، شکل نگرفته است.

جمع بندی انتقادی و تبیین خلأ پژوهش

مرور این سه خوشه ی نظری نشان می دهد که ادبیات موجود هر یک بخشی از مسئله ی کنش «ما» را روشن می کنند، اما در نقطه ی تلاقی آن ها شکافی اساسی باقی می ماند. نظریه های قصدمندی مشترک ساختارهای هنجاری و برنامه ای کنش جمعی را توضیح می دهند، اما اغلب ذهن محور باقی می ماند؛ پدیدارشناسی آپرانتاسیون بنیان پیشاتأملی و ادراکی افق مشترک را آشکار می سازد، اما کم تر آن را به تحلیل سازمان فضایی می کشاند؛ و رویکردهای ذهن بسط یافته و توزیع شده نقش محیط را به رسمیت می شناسند، اما فاقد زبان تحلیلی مشخص برای معماری اند.

خلأ پژوهش دقیقاً در این هم پوشانی شکل می گیرد: نبود چارچوبی که نشان دهد سازمان فضایی و معماری چگونه به عنوان «میانجی شناختی-نمادین»، افق های آپرانتاسیونی را تثبیت کرده و از این طریق به تکوین و پایداری قصدمندی مشترک در موقعیت های اجتماعی شکل می دهد.

مقاله ی حاضر با تمرکز بر این خلأ، معماری رانه پس زمینه ای خاموش، بلکه بخشی از سازو کار فعال کنش «ما» صورت بندی می کند؛ سازو کاری که در آن بدن ها، نشانه ها، حافظه ی توزیع شده و سازمان فضایی در قالب یک «میدان قصدمندی مشترک» به هم می رسند. بخش بعد، بر پایه ی این جمع بندی، چارچوب نظری پیشنهادی را تدوین کرده و مکانیسم های فضایی شکل دهنده به میدان تعامل را به صورت نظام مند صورت بندی خواهد کرد.

معماری به مثابه میانجی قصدمندی مشترک

میدان قصدمندی مشترک

بر مبنای سه خوشه ی نظری پیشین، قصدمندی مشترک را نمی توان صرفاً حالتی ذهنی در افراد دانست؛ بلکه باید آن را «میدانی» فهم کرد

سطوح اشتراک-از اشتراک در توجه و هدف تا اشتراک در طرح کنش و هنجارها-قائل می شود (Tollefsen & Dale, 2012)، اما محیط فضایی غالباً به عنوان زمینه ای خنثی، مفروض گرفته می شود. در نتیجه، روشن نمی شود که سازمان فضایی چگونه می تواند این سطوح اشتراک را تقویت، جهت دهی یا تضعیف کند.

آپرانتاسیون: بنیان ادراکی اشتراک و افق پیشاتأملی «ما»

پدیدارشناسی، به ویژه در سنت هوسرلی، لایه ای عمیق تر از مسئله ی اشتراک را آشکار می سازد. هوسرل در تأملات دکارتی و آثار متأخر خود (۱۹۷۳؛ ۱۹۸۹) با طرح مفهوم آپرانتاسیون نشان می دهد که معنا و دیگری همواره به نحوی غیرمستقیم اما اصیل در تجربه حاضرند. دیگری نه به عنوان شیئی صرف، بلکه به مثابه بدن زیسته ی دیگری^{۴۱} در افق ادراک داده می شود؛ حضوری که دیده نمی شود، اما به طور بی واسطه فهم می شود.

تفسیرهای بعدی این تحلیل را بسط داده اند. زهاوی^{۴۲} (۲۰۰۱) و پریستر^{۴۳} (۲۰۰۸) بر پیشاتأملی بودن میان ذهنیت تأکید می کنند و نشان می دهند که افق مشترک پیش از هر توافق صریح، در ساختار ادراک رسوب کرده است. شوتس^{۴۴} (۱۹۶۷) این افق را به سطح زندگی روزمره می کشاند و نشان می دهد که جهان اجتماعی در شبکه ای از بدهت های میان ذهنی و تعریف های مشترک از موقعیت شکل می گیرد؛ مفهومی که در جامعه شناسی تفسیری وبر^{۴۵} نیز پیگیری شده است (Weber, 1978).

با این حال، حتی در این سنت نیز جهان اغلب به عنوان افق معنایی فهم می شود، نه ساختاری فضایی با منطق های مشخص دیدپذیری، فاصله گذاری و جهت دهی توجه. والدنفلز^{۴۶} (۲۰۰۲) با تأکید بر پاسخمندی، گامی به سوی بدنمندی و موقعیتمندی برمی دارد، اما تحلیل سازمان فضایی همچنان به صورت پراکنده باقی می ماند.

از این منظر، آپرانتاسیون را می توان بنیان ادراکی قصدمندی مشترک دانست: اگر کنش «ما» مستلزم افقی مشترک است، این افق پیش از هر چیز در ساختار ادراک و بدنمندی تثبیت می شود. مسئله ی گشوده این است که این افق چگونه در میدان های عینی تعامل و از خلال آرایش های فضایی و معماری عملیاتی می گردد.

ذهن بسط یافته و توزیع شده: توجه به محیط، فقدان زبان معماری

رویکردهای معاصر در علوم شناختی، به ویژه نظریه ی ذهن بسط یافته و شناخت توزیع شده، امکان گذار از فرد گرایی ذهنی را فراهم کرده اند. کلارک^{۴۷} و چالمرز^{۴۸} (۱۹۹۸) نشان می دهند که ابزارها و مصنوعات می توانند بخشی از سامانه ی شناختی باشند. هاجینز^{۴۹} (۱۹۹۵) با مفهوم شناخت توزیع شده، واحد تحلیل شناخت را از فرد منفرد به سامانه ی اجتماعی-مادی گسترش می دهد.

در چارچوب رویکرد شناخت ۴E^{۵۰} (Gallagher, 2006; Menary, 2010; Newen et al., 2018)، شناخت امری بدن مند، در جهان، وضع یافته و بسط یافته تلقی می شود.

- شناخت بدنمند^{۵۱}، به این معناست که شناخت از بدن جداشدنی نیست و الگوهای ادراک و اندیشیدن در ریشه، بدنی و حسی-حرکتی اند (Gallagher, 2006; Varela Francisco et al., 1991).

- شناخت در جهان^{۵۲} تأکید می کند که ذهن همواره در بافت های محیطی و اجتماعی خاص «جاگیر» است و بدون این زمینه ها فهم

که در آن بدن‌ها، نشانه‌ها، ساختارهای فضایی و هنجارهای اجتماعی درهم تنیده‌اند. همان‌گونه که توماسلو (۲۰۱۴)، نشان می‌دهد، اشتراک در کنش، زمانی پدید می‌آید که کنشگران در افقی مشترک از وضعیت و معنا قرار گیرند، نه صرفاً آن که هر یک در ذهن خود به هدفی واحد بیندیشند. در پرتو نظریه‌ی ذهن بسط‌یافته و شناخت توزیع‌شده، این افق مشترک را می‌توان نه در «درون ذهن»، بلکه در خود سازمان فضایی و مادی موقعیت جست‌وجو کرد.

- میدان قصدمندی مشترک را می‌توان حاصل تلاقی سه سطح دانست: سطح ادراکی-میان‌ذهنی؛ پدیدارشناسی نشان می‌دهد که ادراک همواره در افقی از حضور و هم‌حضور شکل می‌گیرد و تجربه‌ی دیگری، به‌گونه‌ای آپرژانتاسیونی در ساختار خود ادراک رسوب دارد (Husserl, 1989). جهان اجتماعی از آغاز در قالب شبکه‌ای از هم‌حضورهای ادراکی تجربه می‌شود؛ به این معنا که هر وضعیت، هم‌زمان حامل نشانه‌هایی از حضور بالفعل و بالقوه‌ی دیگران است.
- سطح کنش مشترک: نظریه‌ی قصدمندی مشترک، نحوه‌ی هماهنگی توجه، هدف، طرح کنش و قواعد را تبیین می‌کند؛ هماهنگی‌ای که در آن کنشگران خود را در گیر یک عمل «ما-محور» تجربه می‌کنند و کنش را به‌مثابه کنش مشترک بازمی‌یابند (Gil, 2013; Bratman, 2014). در این سطح، قصدمندی مشترک به معنای هم‌تراز شدن ساختاری در نسبت با «همان وضعیت» و «همان افق معنا» است، نه لزوماً یکنواختی حالات ذهنی فردی.
- سطح مادی-شناختی: نظریه‌های ذهن بسط‌یافته و توزیع‌شده نشان می‌دهند که فرایندهای شناختی در شبکه‌ای از بدن‌ها، ابزارها و فضاها توزیع شده‌اند و ساختارهای فضایی و مادی، جزئی واقعی از سامانه‌ی شناختی به‌شمار می‌آیند (Hutchins, 1995; Malafouris, 2013; Sa-lomon, 1997). در این سطح، محیط مشترک و چینش فضایی بخشی از سازوکار واقعی هماهنگی شناختی و حافظه‌ی جمعی است، نه صرفاً پس‌زمینه‌ای خنثی.
- برآیند این سه سطح، میدانی پویا از روابط بدنی، ادراکی و نمادین است که در آن افق «ما» به‌منزله‌ی امکان کنش، فهم و تعهد متقابل پدید می‌آید. درون این میدان، چند «لحظه»ی درهم تنیده قابل تمایز است:
- لحظه‌ی بدن‌مند: بدن‌ها در نسبت با فضا و بایکدیگر قرار می‌گیرند و فاصله‌ها، جهت‌گیری‌ها و ریتم‌های حرکتی، کیفیت افق مشترک را شکل می‌دهند. بدن، بستر منفعل ادراک نیست، بلکه واسطه‌ی فعال هماهنگی اجتماعی است؛ میدان قصدمندی مشترک همواره میدان «بدن‌ها در فضا» است (Gallagher, 2006).
- لحظه‌ی ادراکی-آپرژانتاسیونی: خطوط دید، نور، صدا و مرزهای ادراکی، افق‌هایی از معنا، نقش و قدرت را پیشاپیش تثبیت می‌کنند. در این سطح، فضا خود حامل الگوهای هم‌حضور است و دیگری، جایگاه یا نقش اجتماعی در آن به‌صورت ضمنی «داده» می‌شود. آنچه دیده می‌شود و آنچه تنها هم‌حضور است، در چینش فضایی درهم تنیده‌اند.
- لحظه‌ی نمادین-هنجاری: معماری صرفاً پیکربندی حسی نیست، بلکه حامل معناهای نمادین و قواعد رفتاری است. فرم‌ها، مرزها، سلسله‌مراتب ارتفاع‌ها و جایگاه‌ها، ساختارهای مشروع کنش را تنظیم می‌کنند و نشان می‌دهند چه نوع رفتار، سخن گفتن یا مشارکتی در کدام

نقطه از فضا رو یا ناروا تلقی می‌شود.

- لحظه‌ی زمانی-حافظه‌ای: فضاها تجربه‌های پیشین، عادت‌ها و انتظارات آینده را در خود حمل می‌کنند و از این راه، تداوم «ما-بودن» را ممکن می‌سازند. این پدیده، به‌سان «حافظه‌ی برون سپرده»‌ای است که نه فقط در مغز، بلکه در اشیا، سازه‌ها و فضاهای جمعی رسوب می‌کند و افق مشترک را در طول زمان تثبیت می‌سازد (Sutton, 2010).
 - از این منظر، «ما» نه جمع جبری آگاهی‌های فردی، بلکه کیفیتی میدان‌مند است که از پیوند بدن، فضا و نماد برمی‌خیزد. نمونه‌هایی چون صفوف نماز جماعت یا آرایش نیم‌دایره‌ای صندلی‌ها در کلاس نشان می‌دهند که پیکربندی فضایی چگونه ریتم بدن‌ها، مسیر نگاه و امکان‌های مشارکت را از پیش سازمان می‌دهد و صورت‌های خاصی از هماهنگی اجتماعی را ممکن یا ناممکن می‌کند.
 - به این ترتیب، میان‌ذهنیت در نحوه‌ی ظهور جهان و دیگری تحقق می‌یابد و این ظهور، همان‌گونه که نظریه‌ی ذهن بسط‌یافته نشان می‌دهد، در مدارهای ادراکی-فضایی و مادی توزیع می‌شود. از این رو، معماری را می‌توان دستگاهی برای طراحی و تنظیم همین میدان دانست: ساختاری که با سازمان‌دهی روابط بدنی، ادراکی، نمادین و حافظه‌ای، امکان‌پذیری شکل‌های خاصی از با-دیگری بودن را فراهم یا محدود می‌کند.
- معماری به‌مثابه میدان آپرژانتاسیونی قصدمندی مشترک**
- با تکیه بر سه خوشه‌ی نظری پیشین، می‌توان اکنون صورت‌بندی کلی میدان قصدمندی مشترک را به سطح معماری ترجمه کرد. معماری در اینجا، نه صرفاً «ساختاری فضایی» و نه فقط «مجموعه‌ای از نشانه‌ها»، بلکه میدان آپرژانتاسیونی فهم می‌شود؛ میدانی که در آن آنچه مستقیم تجربه می‌شود (سطوح، حجم‌ها، نور، صدا، فاصله‌ها) هم‌زمان لایه‌هایی از «دیگری»، «هنجار»، «قدرت» و «امکان کنش» را هم حاضر می‌کند، بی‌آنکه لازم باشد این لایه‌ها به‌صورت گزاره‌های صریح در ذهن موضوع‌پردازی شوند (Husserl, 1973). از منظر ذهن بسط‌یافته نیز، همین هم‌حضورهای مادی-نمادین بخشی از فرایند واقعی شناخت و هماهنگی‌اند، نه پیرامون بی‌اثر آن (Clark, 1998; Malafouris, 2013)؛ بنابراین پرسش از «میدان قصدمندی مشترک» در معماری، صرفاً پرسشی تفسیری نیست؛ پرسش از سازوکارهای عینی‌ای است که در چیدمان بدن‌ها، تنظیم توجه و تثبیت هنجارهای موقعیت عمل می‌کنند. برای اینکه این سازوکارها قابل‌ردیابی شوند، میدان را می‌توان در سه بُعد تحلیلی-که در تجربه از هم جدا نیستند اما در تحلیل متمایز می‌شوند-بازسازی کرد.
- آنچه در زیربخش ۳/۱ به‌صورت کلی «میدان قصدمندی مشترک» نامیده شد، در سطح معماری دست‌کم در سه بُعد درهم تنیده عمل می‌کند:
- بُعد بدن‌مند-ادراکی: فاصله‌ها، جهت‌گیری‌ها، خطوط دید، ریتم‌ها و مرزهای فضایی، افق مشترک توجه و امکان‌های کنش را از پیش تنظیم می‌کنند.
 - بُعد نمادین-هنجاری: اختلاف ارتفاع‌ها، جایگاه‌های ممتاز، مرزهای صلب یا نیمه‌شفاف و نشانه‌های فضایی (مثلاً منبر، پرچم، دروازه‌ی تشریفاتی) شبکه‌ای از هنجارهای رفتاری و نسبت‌های قدرت را آپرژانت می‌کنند، حتی اگر در سطح خود آگاه خوانده نشوند.
 - بُعد زمانی-حافظه‌ای: مصلها، میدان‌های رسمی و حتی فضاهای

۱. اختلاف ارتفاع، سکوها، فضاهای محصور و گشوده، چه سلسله مراتبی از جایگاهها و نقشها را القا می کنند؟

۲. چه مسیرهایی به عنوان «راه اصلی»، «پشت صحنه» یا «منطقه ممنوع» فهمیده می شوند؟

۳. فضا چه کنشهایی را مشروع می کند (سخنرانی، اعتراض، دعا، خرید، تماشا) و کدام کنشها را به حاشیه می راند یا عملاً ناممکن می سازد؟

در این سطح، معماری به منزله‌ی رمزگان فرهنگی عمل می کند و از طریق نشانه‌ها و فرمهای فضایی، حدود کنش جمعی را تعریف می کند. همان طور که نوربرگ شولتز (۱۹۸۸/۱۳۹۵) نشان داده است، معنا در معماری همواره از طریق نظم فضایی و نمادین منتقل می شود و فضا نه تنها حاوی تجربه، بلکه حامل ارزشها و هنجارهای اجتماعی است. قصدمندی مشترک در اینجا در پیوند با شبکه‌ای از تعهدات و انتظارات ضمنی شکل می گیرد که معماری آن را به طرز بی صدا تثبیت یا به چالش می کشد.

● سطح زمانی-حافظه‌ای: رسوب رخدادها و تداوم «ما»

سطح سوم به بُعد زمانی میدان مربوط است. فضاهای جمعی حامل ردّ رخدادها، آیینها، تجمعها و مداخلات پیشین اند و این حافظه‌ی رسوب کرده، در هر تجربه‌ی تازه به صورت آپرانتاسیونی هم حاضر می شود. به این معنا، قصدمندی مشترک همواره در سایه‌ی «ما»هایی شکل می گیرد که پیش تر در آن فضا حضور داشته اند.

پرسشهای تحلیلی در این سطح عبارت اند از:

۱. این فضا در حافظه‌ی جمعی با چه نوع رخدادها و «ما»هایی گره خورده است (آیین مذهبی، تجمع سیاسی، جشن، سوگواری، مصرف روزمره)؟

۲. کدام عناصر معماری (یادمانها، کتیبهها، آثار مرمت و حذف) این حافظه را حفظ، بازخوانی یا پاک می کنند؟

۳. آیا فضا تداوم یک «ما» را در افق تاریخی تجربه تقویت می کند، یا از طریق نوسازیهای مکرر و پاک سازی نشانهها، هر بار «اکنون» بی گذشته تولید می کند؟

از آنجا که حافظه می تواند در اشیاء و ساختارهای بیرونی نهادینه شود (Sutton, 2010)، در نتیجه، فضاهای معماری خود بخشی از سامانه‌ی حافظه‌ی جمعی اند. از این منظر، معماری نه تنها شرایط کنش، بلکه امکان تداوم تجربه‌ی مشترک را در طول زمان شکل می دهد و در تعیین این که چه نوع «ما»ی تاریخی می تواند در یک مکان پایدار بماند یا جایگزین شود، نقشی اساسی ایفا می کند.

این سه سطح در عمل هرگز به طور مستقل عمل نمی کنند؛ هر پیکربندی فضایی به طور هم زمان بدنها را سامان می دهد، رمزگان هنجاری را القا می کند و بر حافظه‌ی جمعی اثر می گذارد. باین حال، این تفکیک تحلیلی، چارچوب نظری مقاله را به مجموعه‌ای از پرسشهای عینی و قابل کاربرد برای خوانش پدیدارشناختی فضاهای جمعی تبدیل می کند. در بخشهای بعد، همین سطوح به منزله‌ی لنز تحلیلی به کار گرفته خواهند شد تا نشان داده شود معماری چگونه صورت‌های متفاوتی از «ما بودن» و قصدمندی مشترک را ممکن، تقویت یا محدود می کند.

برآیند این بحثها در تصویر ۱ به صورت یک مدل مفهومی فشرده شده است. این مدل، سطوح میانجی گری معماری را نشان می دهد (بدن مند-ادراکی، نمادین-هنجاری و زمانی-حافظه‌ای) که در قالب «پیکربندی فضایی

روزمره، ردّ وقایع پیشین را در خود نگه می دارند و قصدمندی مشترک را در افق زمان امتداد می دهند؛ کسی که وارد می شود، فقط با یک آرایش فضایی فعلی مواجه نیست، بلکه با لایه‌ای از به یاد آوردن ناپدیدنی روبه روست (Sutton, 2010).

بر این اساس، معماری در این مقاله به مثابه دستگاہی برای طراحی و تنظیم میدان آپرانتاسیونی قصدمندی مشترک فهم می شود: ساختاری که با آرایش بدنها، سازمان ادراکی فضا، رمزگان نمادین و لایه‌های حافظه، صورت‌های خاصی از «ما بودن» را ممکن، تقویت یا تضعیف می کند. به عبارتی ذهن در حلقه‌ی بدن-ابزار-فضا شکل می گیرد (Malafou, 2013, ris)؛ اینجا می توان افزود که «ما» نیز در حلقه‌ی بدنها-الگوهای فضایی-نمادها شکل می گیرد.

سطوح میانجی گری معماری در میدان قصدمندی مشترک

آنچه در بخشهای پیشین به صورت نظری طرح شد، در اینجا به قالب یک دستگاہ تحلیلی قابل کاربرد برای خوانش فضاهای جمعی صورت بندی می شود. فرض بنیادین این است که قصدمندی مشترک در «میدانی» از روابط بدن مند، ادراکی و نمادین شکل می گیرد و معماری با سازمان دهی همین میدان، در تکوین و تثبیت «ما» مداخله می کند.

برای عملیاتی کردن این ایده، میانجی گری معماری در سه سطح در هم تنیده، اما تحلیلاً متمایز، قابل پیگیری است:

● سطح بدن مند-ادراکی: آرایش بدنها و افق توجه

در این سطح، تمرکز بر نحوه‌ی قرارگیری و حرکت بدنها در فضا و شکل گیری افق مشترک توجه است. فاصلهها، جهت گیریها، خطوط دید و ریتمهای حرکتی، بدون نیاز به تصریح زبانی، تعیین می کنند چه کسی در مرکز دید است، چه کسی در حاشیه می ماند و نگاهها به کدام نقطه یا شخص همگرا می شوند.

پرسشهای اصلی در این سطح عبارت اند از:

۱. چیدمان فضا بدنها را چگونه نسبت به یکدیگر سامان می دهد (صف، حلقه، خوشه‌های پراکنده)؟

۲. «صحنه‌ی اصلی» از کدام نقاط در میدان دید قرار می گیرد و کدام نواحی تنها حاشیه را نمایان می کنند؟

۳. آیا امکان مواجهه‌ی چهره به چهره و شکل گیری خوشه‌های گفت و گویی وجود دارد، یا بدنها به مسیرها و جهت‌های یک سو به مقید شده اند؟

چنان که گالاگر (۲۰۰۶)، در بحث از بدن مندی نشان می دهد، سازمان فضایی بدنها، نه تنها تجربه‌ی فردی، بلکه ساختار کلی توجه و هماهنگی اجتماعی را تعیین می کند. در این سطح، قصدمندی مشترک به صورت هماهنگی دیداری و حرکتی میان بدنها تحقق می یابد و معماری، چارچوب این هماهنگی را پیشاپیش طرح ریزی می کند.

● سطح نمادین-هنجاری: رمزگان فضا و سناریوهای مجاز کنش

سطح دوم به لایه‌ای مربوط است که در آن فرمها، اختلاف ارتفاعها، مرزها، آستانه‌ها و نشانه‌های فضایی، شبکه‌ای از معنا و قاعده را آپرانت می کنند. این عناصر به طور ضمنی می گویند «چه کسی کجاست»، «کدام جایگاه ممتاز است»، «چه رفتاری روا یا نارواست» و «کدام نقشها معتبرند».

پرسشهای اصلی در این سطح چنین اند:

سازمان یافتگی جهت‌ها، ارتفاع‌ها و محورهای دید است.

● سطح بدن-مند-ادراکی

در سطح بدن-مند-ادراکی، صف‌های موازی روبه‌قبله، بدن‌ها را در جهت واحدی هم‌راستا می‌کنند. خطوط مفروشی کف، محل ایستادن و فاصله‌ی میان نمازگزاران را از پیش تنظیم می‌کنند. نگاه از اغلب نقاط به‌سوی محراب و منبر هدایت می‌شود و امکان مواجهه‌ی گسترده‌ی چهره‌به‌چهره کاهش می‌یابد. هماهنگی دیداری و حرکتی اقتدایی (ایستادن، رکوع، سجود هم‌زمان) در این سازمان فضایی پیش‌نهاد شده است.

● سطح نمادین-هنجاری

اختلاف ارتفاع منبر، تأکید فضایی محراب و جایگاه‌های مشخص برای صفوف نخست، سلسله‌مراتبی از نقش‌ها و قدرت را آفرزانت می‌کنند. مسیرهای ورود و خروج، محل استقرار خدام و جایگاه‌های ویژه، سناریوی حرکت و رفتار را مشخص می‌سازند: چه کسی کجا می‌ایستد، چه زمانی سکوت لازم است و چه کسی حق سخن گفتن دارد. «ما»ی جمعی در اینجا کیفیتی خطابه‌ای-اقتدایی می‌یابد که حول یک صدا و یک جبهه‌ی فضایی شکل می‌گیرد.

● سطح زمانی-حافظه‌ای

مصلی حامل رسوب آیین نماز جمعه و رخداد‌های جمعی وابسته به آن است. جایگاه منبر، محل پرچم‌ها، ردّ حضورهای مکرر در کف و دیوارها و بازنمایی‌های رسانه‌ای، این فضا را با «ما»های پیشین گره می‌زنند. هر بار گردهمایی، در سایه‌ی این حافظه تجربه می‌شود و قصدمندی مشترک بُعدی تاریخی پیدامی‌کند.

حلقه‌ی گفت‌وگو و گروه‌درمانی: تکتونیک افق گفت‌وگویی

● توصیف پدیدارشناختی و منطق فضایی

در گروه‌درمانی یا کارگاه‌های مشارکتی، اتاقي نسبتاً کوچک با صندلی‌هایی در حلقه‌ای بسته، بدون سکو و بدون اختلاف ارتفاع محسوس، دیده می‌شود. مرکز هندسی فضا خالی است؛ پنجره‌ها، درها و مبلمان جنبی در حاشیه قرار دارند؛ نور غالباً یکنواخت است. محور طولی مسلطی که

معماری «درون یک میدان واحد عمل می‌کنند. این پیکربندی، از طریق «میدان آپرزانتاسیونی وضعیت» در مرکز مدل، افق‌های حضور و هم‌حضور دیگری، هنجار، قدرت و امکان‌های کنش را سازمان می‌دهد و بدن‌سان زمینه‌ی ظهور «افق قصدمندی مشترک» را فراهم می‌سازد. در نهایت، این افق مشترک در قالب صورت‌های متفاوت «ما-بودن» (از مای خطابه‌ای و اقتدایی گرفته تا مای گفت‌وگویی و ماهای پراکنده و چندکانونی) تحقق می‌یابد. بدین ترتیب، تصویر ۱ به‌طور شماتیک نشان می‌دهد که معماری چگونه نه‌به‌عنوان پس‌زمینه‌ای خنثی، بلکه به‌مثابه دستگاهی برای طراحی و تنظیم میدان قصدمندی مشترک در برهم‌کنش‌های اجتماعی عمل می‌کند.

کار بست چارچوب نظری در خوانش الگوهای فضایی

در این بخش، مدل مفهومی «معماری به‌مثابه میانجی قصدمندی مشترک» در خوانش سه الگوی فضایی به کار گرفته می‌شود و در هر مورد، توصیف پدیدارشناختی صحنه‌ی فضایی، با تحلیل سه سطح بدن-مند-ادراکی، نمادین-هنجاری و زمانی-حافظه‌ای ترکیب می‌شود تا روشن شود منطق مادی-نمادین ساخت فضا (تکتونیک)^۱ چگونه میدان قصدمندی مشترک و صورت‌های متفاوت «ما-بودن» را سامان می‌دهد.

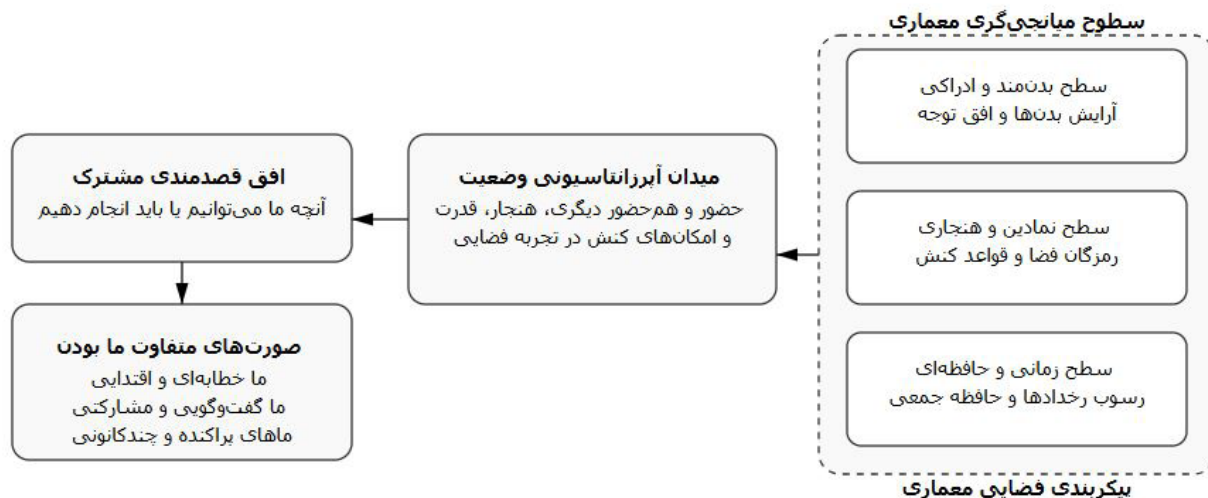
مصلی و نماز جمعه: تکتونیک خطابه و «ما»ی اقتدایی

● توصیف پدیدارشناختی و منطق فضایی

ورود به مصلی نماز جمعه، بدن را بی‌درنگ در نظمی آشنا قرار می‌دهد: در ورودی، فضا را از شهر جدا می‌کند؛ ردیف‌های قالی جهت قبله را برجسته می‌سازند؛ سقف بلند و عقب‌نشستگی محراب، همراه با تمرکز نور و صوت، جبهه‌ای ممتاز پدید می‌آورد؛ منبر با چند پله از سطح عمومی نمازگزاران جدا شده است. محور طولی فضا از محراب تا انتهای صف‌ها امتداد می‌یابد و جهت نگاه و صدا را یک‌کانونی می‌کند.

این چینش، صرفاً مجموعه‌ای از عناصر فنی نیست، بلکه منطق فضایی خاصی را تثبیت می‌کند که در آن جهان پیرامون به صحنه‌ای برای خطابه و اقتدا تبدیل می‌شود؛ تفاوت اصلی با یک «سالن خنثی» در همین

تصویر ۱. مدل مفهومی «میدان قصدمندی مشترک» و سطوح میانجی‌گری معماری. نمودار نشان می‌دهد چگونه پیکربندی فضایی معماری-در سطوح بدن-مند-ادراکی، نمادین-هنجاری و زمانی-حافظه‌ای-به‌واسطه‌ی سازوکار آپرزانتاسیون، افق مشترک وضعیت را تثبیت می‌کند و از خلال آن، صورت‌های متکثر «ما بودن» به افق قصدمندی مشترک گذار می‌یابند.



پیکربندی فضایی معماری ← میدان آپرزانتاسیونی وضعیت ← افق قصدمندی مشترک ← صورت‌های متفاوت ما بودن

وجود ندارد. لبه‌ها، گوشه‌ها و اختلاف ترازها، نقاط مکث و شکل‌گیری ماهای کوچک موقتی را ممکن می‌سازند.

● سطح‌نمادین-هنجاری

در میدان رسمی، سکوها، دروازه‌ها و نمادهای حکومتی یا آیینی، سناریویی از پیش‌نوشته را القای می‌کنند: جایگاه مقامات، مسیر رژه، موقعیت تماشاگران و زمان ایستادن یا تشویق، از پیش تعریف شده است. قصدمندی مشترک در اینجا عمدتاً حول نمایش و اطاعت سامان می‌یابد.

در میدان روزمره، نشانه‌های نمادین پراکنده‌تر و متنوع‌ترند: تابلوهای مغازه‌ها، مبلمان شهری، علائم راهنمایی و ویتروین‌ها. فضا سناریویی باز و قابل‌مذاکره می‌سازد که در آن، چندین صحنه‌ی هم‌زمان و ماهای محلی کوتاه‌مدت شکل می‌گیرند.

● سطح‌زمانی-حافظه‌ای

میدان رسمی، حامل حافظه‌ی آیین‌ها، رژه‌ها و تجمع‌های ویژه است؛ این حافظه در یادمان‌ها، سکوها و بازنمایی‌های رسانه‌ای رسوب می‌کند و «ما»ی تاریخی خاصی را تثبیت می‌سازد.

میدان روزمره، حامل حافظه‌ی برخوردهای کوچک، قرارهای روزانه و تکرار رفت‌وآمدهاست؛ این رسوب در سایش لبه‌ها، کف و تثبیت کاربری‌ها دیده می‌شود و میدان را به بستری برای «ما»ی پراکنده اما مداوم شهری بدل می‌کند.

جمع‌بندی میانی: از تکتونیک فضا تا صورت‌های «ما-بودن»

خوشن سیه‌الگوی فوق‌نشان می‌دهد که مدل «معماری به مثابه میانجی قصدمندی مشترک» قادر است تفاوت‌های میان فضاهای ظاهراً ساده را آشکار کند. در هر سه مثال، منطق مادی-نمادین ساخت فضا در سه سطح بدن‌مند-ادراکی، نمادین-هنجاری و زمانی-حافظه‌ای عمل می‌کند و میدان‌هایی متمایز برای قصدمندی مشترک پدید می‌آورد:

● مصلی، با محور طولی و سلسله‌مراتب فضایی، «ما»ی خطابه‌ای و اقتدایی را تثبیت می‌کند؛

● حلقه‌ی گفت‌وگو، با مرکز خالی و هم‌سطحی بدن‌ها، «ما»ی گفت‌وگویی و مشارکتی را تقویت می‌نماید؛

● میدان رسمی و میدان روزمره، به ترتیب تکتونیک نمایش و تکتونیک روزمرگی را شکل می‌دهند و از «ما»ی نمایش‌دهنده/تماشاگر تا شبکه‌ای از ماهای پراکنده و چندکانونی را ممکن می‌سازند.

در این چشم‌انداز، معماری صرفاً بازتاب‌دهنده‌ی این صورت‌های «ما-بودن» نیست، بلکه به نحوی فعال در ساخت، تثبیت و طبیعی‌سازی آن‌ها دخالت دارد. سازمان فضایی، اختلاف ارتفاع‌ها، مسیرها، آستانه‌ها و نشانه‌های نمادین، به تدریج نوعی «بدهات فضایی» برای صورت‌های خاصی از با-دیگری-بودن پدید می‌آورند؛ بدهاتی که تجربه‌ی خطابه‌ای، گفت‌وگویی یا نمایشی از «ما» را عادی، بدیهی و گاه اجتناب‌ناپذیر جلوه می‌دهد.

از دل این تحلیل، یک پرسش اخلاقی-سیاسی اولیه نیز سر برمی‌آورد: صورتی از «ما» که یک پیکربندی فضایی تقویت می‌کند تا چه اندازه مطلوب، عادلانه و پاسخ‌گو به نیازها و صداهای گوناگون کنشگران است؟ به بیان دیگر، هر الگوی معماری، پیش از آن‌که صرفاً مسئله‌ای زیبایی‌شناختی یا کارکردی باشد، نوعی تصمیم درباره‌ی چگونگی زندگی

بدن‌ها را در امتداد خود ردیف کند، وجود ندارد.

این سادگی، منطق فضایی متمایزی می‌سازد: مرکز خالی، هم‌سطحی صندلی‌ها و امکان چرخش آسان نگاه، جهانی مشترک را حول «بین‌ما» شکل می‌دهد، نه حول یک جبهه‌ی ممتاز.

● سطح بدن‌مند-ادراکی

چیدمان حلقه‌ای امکان تماس چشمی بالقوه میان همه‌ی افراد را فراهم می‌کند. جهت نگاه از پیش تثبیت نشده و با جابه‌جایی سخن‌گو در حلقه، مرکز توجه به سادگی می‌چرخد. فاصله‌ی کم و هم‌سطحی بدن‌ها، تجربه‌ی در معرض بودن و دیده‌شدن متقابل را تقویت می‌کند، اما بدون آن‌که به سلسله‌مراتب شدید فضایی منتهی شود. قصدمندی مشترک در اینجا در قالب افق گفت‌وگویی و شنیدن متقابل شکل می‌گیرد.

● سطح‌نمادین-هنجاری

نبود سکو و جبهه‌ی ممتاز، هنجار برابری نسبی نقش‌ها را آپرزانت می‌کند. مرکز خالی، به مثابه نماد «میان مشترک»، جایگاه هیچ فردی نیست و به فرایند گفت‌وگو تعلق دارد. نشست تسهیل‌گر در حلقه - نه بر سکو - نشان می‌دهد اقتدار در این فضا بیش از آن‌که فضایی باشد، روشی و روندی است. فضا، سخن‌گفتن، شنیدن و اعتراف را مشروع و اقتدای یک‌سویه را کم‌رنگ‌تر می‌کند.

● سطح‌زمانی-حافظه‌ای

تکرار جلسات، این اتاق را در حافظه‌ی شرکت‌کنندگان به مکانی برای بیان تجربه‌ی شخصی و مواجهه با آسیب‌پذیری بدل می‌کند. صندلی‌های همواره حلقه‌ای، مرکز خالی که هر بار دوباره شکل می‌گیرد و نشانه‌های ثابت محیطی (تابلو، رنگ دیوار، میز کوچک) حامل حافظه‌ی اعتماد و گفت‌وگو هستند. همین رسوب، کیفیت فضا را از یک «کلاس معمولی» متمایز می‌سازد، هرچند از نظر ابعاد و مصالح ممکن است مشابه باشد.

میدان شهری رسمی و میدان روزمره: تکتونیک نمایش و تکتونیک روزمرگی

● توصیف پدیدارشناختی و منطق فضایی

در میدان‌های رسمی طراحی‌شده برای رژه یا مراسم، سکوها بلند، محورهای طولی مشخص برای حرکت، فضاهای جداشده برای تماشاگران، حصارها و دروازه‌های تشریفاتی دیده می‌شود. سطح میدان، یکپارچه و باز است، اما مسیرهای حرکت و محل‌های توقف به واسطه‌ی اختلاف ارتفاع و عناصر کنترلی کدگذاری شده‌اند.

در میدان روزمره‌ی شهری، همان سطح ممکن است با لبه‌های نشست، کافه‌ها، سایه‌بان درختان، اختلاف ترازهای کوچک، مبلمان متنوع و توقف‌های کوتاه عابران تعریف شود. به جای یک صحنه‌ی واحد، چندین کانون خرد و مسیرهای متقاطع حضور دارند.

● سطح بدن‌مند-ادراکی

در میدان رسمی، بدن‌ها در دوگانه‌ی نمایش‌دهنده/تماشاگر سامان می‌یابند. جهت‌گیری محورهای دید، فاصله‌ی تماشاگران از سکو و مسیرهای حرکت دسته‌ها، افق از توجه یک‌سویه ایجاد می‌کند؛ امکان تشکیل خوشه‌های گفت‌وگو و حرکت‌های پیش‌بینی‌ناپذیر کاهش می‌یابد. در میدان روزمره، بدن‌ها در حال عبور، ایستادن‌های کوتاه و نشست بر لبه‌ها هستند. خطوط دید به‌طور مداوم تغییر می‌کند و جبهه‌ی واحدی

جمعی و توزیع امکان‌های مشارکت، سکوت، اعتراض و حضور مشترک است. این پرسش، نقطه‌ی اتصال تحلیل نظری حاضر با دلالت‌های انتقادی و هنجاری در نتیجه‌گیری مقاله به‌شمار می‌آید.

در نهایت، سه‌الگوی بررسی‌شده تنها نمونه‌هایی تیپیک‌اند و نقش آن‌ها بیشتر توضیح عملی چارچوب است تا تحدید دامنه‌ی آن. مدل پیشنهادی قابلیت آن را دارد که در خوانش طیفی وسیع‌تر از فضاها - از کتابخانه‌ها، ایستگاه‌های قطار و فضاهای کار اشتراکی گرفته تا چیدمان مبلمان در واحدهای مسکونی و حتی محیط‌های دیجیتال و مجازی - به کار رود. بدین‌ترتیب، معماری در معنایی گسترده‌تر، به‌عنوان زبان تنظیم میدان قصدمندی مشترک در جهان‌های مادی و نیمه‌مادی معاصر ظاهر می‌شود و امکان می‌دهد نسبت میان صورت‌های مختلف «ما-بودن» و انتخاب‌های طراحی، به‌صورت نظام‌مندتر به پرسش گرفته شود.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر نشان داد که برهم‌کنش‌های اجتماعی هرگز در خلأ رخ نمی‌دهند؛ بلکه در میدان‌هایی بدن‌مند، فضا‌مند و نمادین شکل می‌گیرند که معماری در آن‌ها نقشی فعال دارد. با اتکا به سه خوشه‌ی نظری قصدمندی مشترک، آپرزانتاسیون و ذهن بسط‌یافته/توزیع‌شده، قصدمندی مشترک از سطح «حالت‌های ذهنی فردی» به سطح «میدان قصدمندی مشترک» بازخوانی شد؛ میدانی که در آن بدن‌ها، نشانه‌ها و سازمان فضایی، امکان‌های «ما-بودن» را هم‌زمان تولید و محدود می‌کنند. در این افق، معماری نه پس‌زمینه‌ای خنثی، بلکه بخشی از معماری واقعی ذهن است: سامانه‌ای که افق‌های حضور و هم‌حضور، نقش‌ها و هنجارها و احتمال‌های کنش مشترک را تنظیم می‌کند.

مدل مفهومی «معماری به‌مثابه میانجی قصدمندی مشترک» این بینش را در قالب سه سطح میانجی‌گری بدن‌مند-ادراکی، نمادین-هنجاری و زمانی-حافظه‌ای صورت‌بندی می‌کند و نشان می‌دهد تفاوت در پیکربندی فضایی می‌تواند صورت‌های متفاوتی از «ما» را تقویت کند؛ از «ما»ی خطابه‌ای و اقتدایی تا «ما»ی گفت‌وگویی و شبکه‌ای. از این‌رو، چارچوب حاضر هم‌زمان یک ابزار خوانش انتقادی است - برای پرسش از اینکه کدام صورت‌های «ما-بودن» در فضا تقویت یا سرکوب می‌شوند - و یک چارچوب راهبردی برای تصمیم‌های طراحی؛ زیرا انتخاب‌های تکنیکی و سازمان فضایی، در نهایت انتخاب‌هایی در باره‌ی توزیع امکان مشارکت، مرئی/نامرئی‌سازی گروه‌ها و کیفیت هم‌بودگی‌اند.

باین‌حال، مدل حاضر عمدتاً بر تحلیل مفهومی و خوانش تیپیک بنا شده و هنوز با سنجش‌های میدانی نظام‌مند اعتبارسنجی نشده است؛ علاوه بر این، وزن نسبی سه سطح و تعامل‌های میان آن‌ها بسته به زمینه‌های فرهنگی/نهادی و متغیرهایی چون جنسیت و طبقه می‌تواند تغییر کند و مفاهیم کلیدی برای مقایسه‌های بین‌مکانی نیازمند عملیاتی‌سازی دقیق‌ترند؛ بنابراین پژوهش‌های آتی می‌توانند (۱) مدل را در موقعیت‌های واقعی تجمع با روش‌های ترکیبی (مشاهده، مصاحبه، تحلیل ویدئویی، سنجش الگوهای دید/دسترسی) بیازمایند؛ (۲) ماتریس شاخص‌ها را برای سه سطح میانجی‌گری توسعه دهند؛ (۳) شرایط مرزی مدل را در فضاهای تعارض‌آمیز/قطبی‌شده بررسی کنند؛ و (۴) چارچوب را به محیط‌های ترکیبی فیزیکی-دیجیتال تعمیم دهند تا معماری‌های نوین تعامل و اثرشان بر قصدمندی مشترک روشن‌تر شود.

پی‌نوشت‌ها

- Norberg-Schulz.
- Shared Intentionality.
- Tomasello.
- Vincini.
- Husserl.
- Appresentation.
- Levinas.
- Extended Mind.
- Distributed Mind.
- Malafouris.
- Material Engagement mind.
- Cassirer.
- Pallasmaa.
- Conceptual Synthesis.
- Bateson.
- Bodily Coordination.
- Attention Shaping.
- Normative Scripting.
- Appresentational Completion.
- Distributed Cognition.
- Bratman.
- Gilbert.
- Leib.
- Zahavi.
- Preester.
- Schutz.
- Weber.
- Waldenfels.
- Clark.
- Chalmers.
- Hutchins.
- 4E cognition.
- Embodied.
- Embedded.
- Enacted.
- Extended.
- Sutton.
- Exograms.
- Kiverstein.
- Rietveld.

۴۱. Tectonics. منظور از تکنیک در اینجا، بیان معمارانه‌ی سازه و ساختار در قالب فرم و فضا است؛ یعنی نحوه‌ای که مصالح، عناصر سازه‌ای و اجزای معماری بایکدیگر

ترکیب می‌شوند تا نه تنها استحکام فیزیکی، بلکه نظم فضایی-ادراکی و الگوی نمادین خاصی را پدید آورند. در این مقاله، تکنیک به‌عنوان یکی از ابزارهای اصلی معماری برای سازمان‌دهی میدان قصدمندی مشترک در نظر گرفته شده است؛ به این معنا که چگونگی ترکیب سازه، مصالح و اجزا به‌طور مستقیم بر تنظیم روابط بدن‌مند، خطوط دید، سلسله‌مراتب و در نهایت صورت‌های «ما-بودن» اثر می‌گذارد.

فهرست منابع

- Bateson, G. (2000). *Steps to an ecology of mind: Collected essays in anthropology, psychiatry, evolution, and epistemology*. University of Chicago press. https://books.google.com/books/about/Steps_to_an_Ecology_of_Mind.html?id=HewJbnQmn1gC&utm_source=chatgpt.com
- Bratman, M. E. (2013). *Shared agency: A planning theory of acting together*. Oxford University Press. <https://books.google.com/books?q=Shared+Agency+Bratman+2013>
- Cassirer, E. (1957). *The philosophy of symbolic forms*. Vol. III. *The phenomenology of knowledge*. https://books.google.de/books/about/The_Philosophy_of_Symbolic_Forms.html?id=I9k1OF3rK1M-C&redir_esc=y
- Clark, A. (1998). *Being there: Putting brain, body, and world together again*. MIT press. <https://books.google.com/books?q=Being+There+Clark+1998>
- Clark, A., & Chalmers, D. (1998). The extended mind. *Analysis*, 58(1), 7-19. <https://doi.org/10.1111/1467-8284.00096>
- Farmahini Farahani, B., & Sarrafi, M. (2021). The Role of Mental Schemata in Production of Space (Criticism of Lefebvre's Spatial Triad

- from the Perspective of Vygotskian School of Cognitive Psychology). [Naghsh-e tarhvarreh-haye zehni dar tolide faza]. *Journal of Iranian Architecture & Urbanism*, 12(1), 5-21. <https://dx.doi.org/10.30475/ISAU.2020.223709.1376>
- Farahani Farahani, Behrad, and Sarafi, Mozaffar. (1400). The role of mental schemas in the production of space (a critique of Lefebvre's spatial trilogy from the perspective of the Vygotskian school of cognition). *Iranian Architecture and Urbanism*, 12(1), 5-25. SID. <https://sid.ir/paper/507260/fa>
- Gallagher, S. (2006). *How the body shapes the mind*. Clarendon press. https://books.google.de/books/about/How_the_Body_Shapes_the_Mind.html?id=1FuOy1jPK3UC&redir_esc=y
- Gallagher, S. (2013). The socially extended mind. *Cognitive Systems Research*, 25, 4-12. <https://doi.org/10.1016/j.cogsys.2013.03.008>
- Gilbert, M. (2014). *Joint Commitment: How We Make the Social World*. Oxford University Press.
- Husserl, E. (1973). *Experience and judgement*, trans. JS Churchill and K. Ameriks. London: Routledge.
- Husserl, E. (1989). *Ideas pertaining to a pure phenomenology and to a phenomenological philosophy: Second book studies in the phenomenology of constitution*. Springer Science & Business Media.
- Husserl, E. (2013). *Cartesian meditations: An introduction to phenomenology*. Springer Science & Business Media.
- Hutchins, E. (1995). *Cognition in the Wild*. MIT press.
- Hutto, D. D., & Myin, E. (2012). *Radicalizing enactivism: Basic minds without content*. MIT press.
- Kiverstein, J., & Rietveld, E. (2021). Skilled we-intentionality: Situating joint action in the living environment. *Open Research Europe*, 1, 54.
- Levinas, E. (1979). *Totality and infinity: An essay on exteriority*. Springer Science & Business Media.
- Malafouris, L. (2013). *How things shape the mind*. MIT press.
- Malafouris, L. (2020). Thinking as "thinging": Psychology with things. *Current Directions in Psychological Science*, 29(1), 3-8. <https://doi.org/10.1177/0963721419873349>
- Malafouris, L., Aston, A., & Alessandrini, N. (2025). Rethinking the "we" in "we" intentionality: intention-sharing with -and not simply about- things. *Philosophical Psychology*, 38(8), 3630-3660.
- Mehdilou, S., Dolatabadi, F., & Yaghoobi, M. (2025). The Field of Apresentation in the Ritual Architecture of Ardabil: A Phenomenological-Cultural Analysis of Presence, Memory, and Symbol. *The Monthly Scientific Journal of Bagh-E Nazar*, 22(149), 53-72. <https://doi.org/10.22034/bagh.2025.521555.5816> (in Persian)
- Menary, R. (2010). Introduction to the special issue on 4E cognition. *Phenomenology and the Cognitive Sciences*, 9(4), 459-463. <https://doi.org/10.1007/s11097-010-9187-6>
- Newen, A., Bruin, L. de, & Gallagher, S. (2018). *The Oxford handbook of 4E cognition*. Oxford University Press. <https://academic.oup.com/edited-volume/28083/contents>
- Norberg-Schulz, C. (1988). *Architecture, meaning and place*. [Gozinei az memari: mana va makan] (Vida Noruz Borazjani, Trans.) *Parham Naghsh*. (Original work published 1988) (in Persian).
- Pallasmaa, J., Mallgrave, H. F., Robinson, S., & Gallese, V. (2015). *Architecture and empathy. Finland: Tapio Wirkkala Rut Bryk Foundation*. <https://books.google.com/books?q=Architecture+and+Empathy+Pallasmaa+2015>
- Preester, H. de (2008). From ego to alter ego: Husserl, Merleau-Ponty and a layered approach to intersubjectivity. *Phenomenology and the Cognitive Sciences*, 7(1), 133-142. <https://doi.org/10.1007/s11097-007-9066-2>
- Salomon, G. (1997). *Distributed cognitions: Psychological and educational considerations*. Cambridge University Press. <https://books.google.com/books?q=Distributed+Cognitions+Salomon+1997>
- Schutz, A. (1967). *The phenomenology of the social world*. Northwestern university press.
- Schutz, A. (2012). *Collected papers I. The problem of social reality*. Springer Science & Business Media.
- Sebanz, N., & Knoblich, G. (2021). Progress in joint-action research. *Current Directions in Psychological Science*, 30(2), 138-143. <https://doi.org/10.1177/0963721420984425>
- Sutton, J. (2010). Exograms and interdisciplinarity: History, the extended mind, and the civilizing process.
- Tollefsen, D., & Dale, R. (2012). Naturalizing joint action: A process-based approach. *Philosophical Psychology*, 25(3), 385-407. <https://doi.org/10.1080/09515089.2011.625117>
- Tomasello, M. (2014). *A natural history of human thinking*. Harvard University Press. <https://books.google.com/books?q=A+natural+history+of+human+thinking+Tomasello+2014>
- Varela Francisco, J., Evan, T., & Eleanor, R. (1991). *The embodied mind: Cognitive science and human experience*. Cambridge, Mass.: MIT Press. <https://books.google.com/books?q=The+Embodied+Mind+Varela+1991>
- Vincini, S. (2023). Taking the mystery away from shared intentionality: The straightforward view and its empirical implications. *Frontiers in Psychology*, 14, 1068404. <https://doi.org/10.3389/fpsyg.2023.1068404>
- Waldenfels, B. (2002). Levinas and the Face of the Other. *The Cambridge Companion to Levinas*, 63-81. <https://plato.stanford.edu/entries/levinas/>
- Weber, M. (1978). *Economy and society: An outline of interpretive sociology*. University of California press. <https://books.google.com/books?q=Economy+and+Society+Weber+1978>
- Wilson, R. A., & Foglia, L. (2011). Embodied cognition. In *Stanford encyclopedia of philosophy*. Stanford University Press. <https://plato.stanford.edu/entries/embodied-cognition/>
- Zahavi, D. (2001). Beyond empathy. *Phenomenological approaches to intersubjectivity. Journal of Consciousness Studies*, 8(5-6), 151-167. https://cfs.ku.dk/staff/zahavi-publications/Zahavi_JCS_8_5-7.pdf
- فرم‌پینی فراهانی، بهراد، و صراف، مظفر. (۱۴۰۰). نقش طرح واره های ذهنی در تولید فضا (نقدسه گانه‌ی فضایی لوفوراز منظر مکتب ویگوتسکیایی شناخت). معماری و شهرسازی ایران، ۱۲(۱)، ۵-۲۵. <https://sid.ir/paper/507260/fa>
- مهدیلو، سویل؛ دولت آبادی، دولت آبادی و یعقوبی، معصومه (۱۴۰۴). میدان هم حضوری در معماری آیینی اردبیل: تحلیلی پدیدارشناختی-فرهنگی از حضور، خاطره و نشانه. باغ نظر، ۲۲(۱۴۹)، ۵۳-۷۲. <https://doi.org/10.22034/bagh.2025.521555.5816>
- نوربرگ شولتز، ک. (۱۳۹۵). گزیده از معماری: معنا و مکان (ویدا نوروزبرازجانی، مترجم). پرهام نقش. (چاپ اثر اصلی ۱۹۸۸)